بسم‌الله الرحمن الرحیم

[حد سرقت 2](#_Toc432609044)

[مرور بحث پیشین 2](#_Toc432609045)

[اتخاذ مبنا 2](#_Toc432609046)

[اشکال در جمع فوق 2](#_Toc432609047)

[نقد اشکال فوق 3](#_Toc432609048)

[محور سوم جمع‌بندی 3](#_Toc432609049)

[جمع‌بندی مرحله سوم در فرض جدید 4](#_Toc432609050)

[تطبیق رابطه عموم و خصوص در این مقام 4](#_Toc432609051)

[اتخاذ مبنا 4](#_Toc432609052)

[جمع‌بندی 5](#_Toc432609053)

# حد سرقت

# مرور بحث پیشین

بحث در مسلکی بود که در قبال حد صبی وجود دارد، مسلک موردبحث در جلسه سابق مسلک چهارم بود که آقای خویی بدان اعتقاد داشت. تا اینکه بحث منتهی شد به جمع بین ابعاد مختلف روایاتی که در باب حد صبی واردشده است، از چند جهت جمع برای آن روایات مطرح شد تا اینکه درصدد جمع در مرحله سوم در روایات بودیم، گفتیم؛ نظریه آقای خویی که ظاهراً در اینجا اسد نظریات بود، قائل شده بود که جمع بین روایات دراین‌باره تخییر است یعنی حاکم در مرحله سوم مخیر است که انامل را قطع کند یا تعزیر نماید.

# اتخاذ مبنا

این جمع ارائه‌شده جمعی عقلایی و صحیح است.

## اشکال در جمع فوق

برخی در این جمع اشکال کرده‌اند که؛

تخییر در میان اقل و اکثر چندان معقول نیست، چراکه بین این دو بخش فرق زیادی وجود دارد. این اشکالی است که در جواهر و مرحوم آقای خوانساری نیز در جامع المدارج آورده‌اند. لذا ذهن در اینجا نمی‌پسندد که حاکم مخیر بین چند جمع باشد که تفاوت زیادی با یکدیگر دارند.

## نقد اشکال فوق

این اشکال وارد نیست چراکه اعتبار با آن مساعد است، علاوه بر این در ابواب دیگر حدود نیز مواردی داریم که حاکم مخیر بین چند حد است که تناسب چندانی با یکدیگر ندارند، مثلاً اختیار بین قطع دست‌وپا متخافاً یا کشتن فرد. لذا تفاوت موجود در اقل و اکثر در اینجا فاقد مانعی است.

## محور سوم جمع‌بندی

محور چهارمی که وجود دارد، این است که در روایت دوازدهم بحث سال و سن مطرح‌شده است. روایت دوازدهم معتبره محمد بن مسلم است؛

**«مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَینِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِینٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنِ الصَّبِی یسْرِقُ فَقَالَ إِنْ کانَ لَهُ تِسْعُ سِنِینَ قُطِعَتْ یدُهُ وَ لَا یضَیعُ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.»[[1]](#footnote-1)**

اگر هفت سال یا کمتر باشد مادون هفت سال باشد، عفو می‌شود. آن مرحله قطع بنان یا ساییدن تا خون‌آلود شدن چه یک مفصل یا دو مفصل مربوط به بعد از هفت سال است. و آن مرحله‌ای که قطع کامل می‌شود، آن برای مرحله بعد از نه سال است.

این روایت دوازدهم وضع جدیدی را ایجاد می‌کند و باب پس و قبل از هفت سال را در جمع‌بندی می‌گشاید. در روایات سابق در قبال بار سوم می‌گفت؛ مطلقاً سرانگشتان او قطع می‌شود، اما این روایت بعد از هفت سال را مطرح می‌نماید. اما اینکه اگر قبل از هفت سال تکرار بشود، از آن ساکت است.

## جمع‌بندی مرحله سوم در فرض جدید

یعنی آن روایاتی که مطلق می‌گفت بار سوم این‌طور عمل می‌کنیم، مقید می‌شود به اینکه می‌گوید بعد از هفت سال این‌طور عمل شود که بار سوم قطعاً برای بعد از هفت سال است. بنابراین احتمال، جمع همان اطلاق و تقیید و مثل مراحل قبل است.

اما یک احتمال دیگر اینجا وجود دارد که آقای خویی آن را مطرح کرده‌اند که احتمال عموم و خصوص من وجه باشد. چراکه برداشت ایشان این بوده که تعبیر بعد از هفت سال اشاره به بار سوم ندارد. اگر این احتمال بیان شود، در آن زمان رابطه بین این روایت و روایات دیگر عموم و خصوص من وجه خواهد بود.

## تطبیق رابطه عموم و خصوص در این مقام

ماده افتراق در این رابطه این است که قبل از هفت سال و تا نه سال باشد، دربار اول و دوم بخشیده می‌شود. در روایات گذشته بار سوم باید قطع صورت بگیرد اما طبق این برداشت، بعد از هفت سال در مرحله سوم باید قطع صورت بگیرد.

## اتخاذ مبنا

نظر ما این است که رابطه این روایت با روایات دیگر عموم خصوص مطلق است. تشریح عموم و خصوص مطلق بدین نحو است که روایات دیگر در قبال مرحله سوم می‌گوید مطلقاً قطع صورت می‌گیرد، این روایت قطع را به پس از هفت سال اختصاص می‌دهد، در آن روایات در مرحله پنجم قائل به قطع کامل می‌شد اما در این روایت قیدی دیگر وجود دارد. بنابراین با این دو جهت، این روایت مقید آن روایات شده و دیگر اشکالی باقی نخواهد بود. لذا مدعای ما مطابق با نظر آقای خویی است گرچه در جزئیات ممکن است تفاوتاتی داشته باشند.

این استدلال کاملاً درستی است که از صبی غیر ممیز این دلیل کاملاً انصراف دارد، در قبال صبی ممیز نیز چندان نمی‌توان تشخیص داد، لذا باز به خاطر قاعده درع می‌توان در اینجا ادعای انصراف داشت.

## جمع‌بندی

یک مسلک این بود که بگوییم این روایات به‌طورکلی معرض عنها است. مسلک دوم این بود که این روایات به نحو کلی معرض عنها نیست، بلکه معنای این روایات بیان مصادیق تعزیر است و لذا حکم خاص تعبدی نمی‌آورد. بلکه به‌عنوان مصداق‌های تعزیر به این‌ها اشاره می‌کند.

 مسلک سوم این بود که این حکم در روایات حکم الهی است، تعزیر هم نیست که دست حاکم باشد. منتها مربوط به زمان حضور است و غیر امام نمی‌تواند این کار را انجام بدهد. مسلک چهارم هم این بود که این روایات کاملاً مقبول است، حکم الهی است، حد را ذکر می‌کند و باید این روایات را جمع کرد و جمعش ما را به آن پنج مرتبه می‌رسد به همان شکلی که ملاحظه کردید.

به نظر می‌رسد بین اقوال، قول اول صحیح است و سایر اقوال نمی‌تواند موردقبول باشد. همچنین اگر فردی در حال جنون سرقت انجام دهد چه اطباقی باشد، چه ادواری، فرقی نمی‌کند.

1. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 233 [↑](#footnote-ref-1)